

لبنخدا

سرودہ نامی:
سمیہ خاں کور

۱ | خدای مهربونی

تو زیبایی، تو ماه آسمونی
عزیزی، میم، مثل مهربونی

دلم تنگه واسه دستای گرم
مقدس تو مٹ وقت اذونی

همیشه عاشق رنگ صداتم
واسم هستی خدای مهربونی

تو ساختی لحظه های خوبمو با
هزارتا غصه و پادرمیونی

نشونم دادی راه آسمونو
تو داری از خدا کلی نشونی

به دنیا اومدم تا عاشقت شم
به دنیا اومدی، عاشق بمونی

هنوزم چادرت خیلی عزیزه
منو تا بچگی ها می رسونه

که فکر می کردم، انگاری تو هستی
تویی مادر، خدای توی خونه



۲ | مگه خدائیم؟!..

کی باورش می شه دلم گرفته
کی باورش می شه که نیستی پیشم

کی باورش می شه تموم شدی تو
از فکرشم دارم دیونه می شم

کی باورش می شه که تنها موندم
کی باورش می شه که ناتمومم

خیلی عوض شدم به خاطر تو
تو رفتی و نمی دونم کدومم

کی باورش می شه جدا شدیم ما
کی باورش می شه که ما جداییم

چرا قضاوت می کنن هزار جور
کفر نباشه، آخه مگه خدائیم

کی باورش می شه که این علاقه
حسابی کار داده دس دل من

تو نباشی، دیگه درس نمی شه
حل نمی شه دیگه، که مشکل من



کی باورش می شه به ته رسیده
ما رو بدون هم کسی ندیده

یه روز نفس هام توی خنده می رفت
گریه حالا امونم رو بریده

کی باورش می شه تموم شده اون
رابطه قشنگ و عاشقونه

چطور بگم نمی دونم چطور شد
تموم شده بی عذر و بی بهونه

کاشکی قضاوت نکنیم هزار جور
خدا، خودش اون بالاها قاضیه

مردم، قضاوت کار بنده ها نیست
خدا ، واسه یه عالمی، کافیه